

چرخ برین یافت - حکم به بنای مسجد عالی بنیاد از سنگ مرمر بدرجه نقاف رسید - و صوبه اجمیر در جاگیر مهابدخان قرار پذیر گردید - در اثناء راه جمیع بندها مثل خان عالم و مظفر خان معموری و بهادر خان اوزبک و راجه جی سنگه و انی زای و راجه بهارت و سید بهوه و غیر آنها در هر منزل خود را بسعدت ملازمت رسانیده کامیاب دولت صورت و معنی می گشتند *

ورود موکب مسعود شاه بلند اقبال قرین دولت و سعادت بظاهر دارالخلافة اکبر آباد و انداختن پرتو نزول بر باغ دهره

آذانکه به نیروی سعادت ازل آورد در روزی خانه روز نخست از دولتی بزرگ بهره مند شده اند - و از یاورمی بخت خداداد در دار القسمت ازلی بنصابهای کامل و نصیبهای شامل کامیاب گشته - اگر چند روزی بغابر مقتضای اراده قضا و حکم مصلحت تقدیر حجاب تعویق سنگ راه مراد آمده مانع تاخیر و باعث سد باب ایشان گردد - لیکن بانداک روزگاری و کمتر فرصتی روزی در آید که آن حجاب بسر خویش از پیش برخیزد - و آن دولت روزی شده بی پای خود استقبال بخت آن خداوندان اقبال مادرزاد نماید - بد آنسان که فتح و کسر بر عسکر آن سرور بحسب اختلاف اوقات طاری گشته بسی امر فاملایم سد باب مقصد عالی گردید - و از بد هنجاریهای روزگار قضایای ناشایسته صورت بسته یساقهای شاق و قردهای دشوار پیش وقت آمد - اما الحمد لله که آخر کار بی پایمردی سعی و دستیارچی طلب بر وفق مدعا و حسب استدعا شاهد مطلب در گذار و بر آرزو آمده

نقد تمنای دیرینه در جیب و دامن نیاز دست قدرت ریخت - و کار و بار
دین و دولت بوجود گواهی رونق و رواج تازه یافته کارخانه جهان را
زیب و زینت بی اندازه پدید آمد - و ساکنان ربع مسکون با کام دل سایه
نشین ظلال عدل و احسان این بلند اقبال گردیده از فرط داد و دهش
گیتی بمراد خاطر رسیدند - امید که تا بقای جهان و جهانیان

* بیت *

درگهش کعبه صفت قبله‌گه عالم باد

کشت امید جهان از کف او خرم باد

مجملاً بتاریخ شب پنجشنبه چهارم بهمن ماه مطابق بیست و ششم
جمادی الاولی سنه هزار و سی و هفت ورود موکب مسعود بساحت
بهشت فسحت باغ دهره که از پرتو انتساب بحضرت جذت مکانی
نورالدین محمد جهانگیر بادشاه طاب ثراه بنور منزل موسوم است اتفاق
افتاده مزده وصول این عید قدوم مسرت لزوم سامعه افروز عموم مردم آن
مرز و بوم گردید - خورد و بزرگ و اسافل و اعالی از اهالی دارالخلافة علی
و فواحی و حوالی آن بر سبیل مزدگانی ورود اقدس با اندازه دسترس
سرگرم جانفشانی شده استقبال موکب اقبال نمودند - و قاسم خان حارس
قلعه و خزاین علی الفور بر سبیل پذیره آمده از دریافت ملازمت
و شرف زمین بوس درگاه سعادت دو جهانی اندوخت - و بامداد
روز پنجشنبه مذکور موکب منصور که همواره بامداد آسمانی قرین سعادت
یزدانی است متوجه قرارگاه سریر خلافت ابدی گشت - و بادشاه دین
و دنیا پناه همعنان بخت و همکاب اقبال بائینی که در خورد والا خداوندان
این دردمان جاوید توامان باشد فیل سوار داخل عرصه دارالخلافة گیتی
مدار شده همه راه سرافرازان در رکاب برکت نصاب پیاده و سران در اطراف

بدین آئین رو برآه نهاده - ملاءاعلی بهمدستی کف الضییب دست
 بدعای دوام عمر و دولت ابد مفتها کشاده - و نظارگیان عالم بالا از مفاظر
 هفت طبقه گردون محو تماشا افتاده حیوان آن کوکبه و دبده عزت بودند -
 از باغ نور منزل تا هنگام نزول در دربار دولرخانه سپهر نشانه ایام
 بادشاهزادگی از هر دو سو بتدرین کف در بار چون سحاب گهر ریز بر اهل
 کوی و بازار کشوده بسر پذیرفته زرفشان چون شاخ شکوفه روی زمین را در
 افشان سیم و زر گرفتند - و باین روش نمایان و آئین شایان ظل ظلیل نزول
 فرخنده بر ساحت سعادت منزل مذکور گسترده بظایر آنکه تا ساعت
 مختار مسعود بجهت جلوس همایون بر سریر خلافت ابد مقرون دوازده
 روز درمیان بود در همان دارالبرکت اقامت نمودند *

انعقاد انجمن جلوس همایون خدیو زمین و زمان ثانی صاحبقران حضرت شاه جهان بادشاه غازی در دارالخلافة اکبر آباد سعادت بنیاد

بمقتضای حکمت کامله سنت الهی بر آن رفته و معجاری عادت الله
 برین جاری گشته که در خلال هر صد سال که اساس مبانی دین و دول
 اندراس پذیرفته خلل در نظام امور عظام و انتظام سلسله نظام دارالسلطنت
 آدم در مشیمة مشیت بروجه اتم صورت بنهد - هر آئینه در آنحال زمینیانرا
 در کذف حمایت و کشف رعایت آسمان تمیکنی جای دهد - که بشایستگی
 تمام لیاقت مرتبه جانشینی نایبان مناب جناب رسالت مرتبت صلی الله
 علیه وسلم و صحبه داشته باشد - و بفضل الطاف عام حضرت باری
 که درباره اهل روزگار خاص گشته سلطان دیندار عدالت شعار بر روی کار

آرد - که روی زمین را بزبور عدل و احسان آراسته طرح انصاف پروری نهد
 و داد داد گستر می دهد - آری نسخه پیرائی کتاب عالم که بهین صحیفه صنع
 الهی است و منشاء دقایق نامتناهی - از یمن همت فرمانروای سرانجام
 پذیرد - که خط بیدش کارنامه اقبال باشد و جوهر تیغش سر مشق فیروزی -
 و نقش نگینش دیباچه اجلال و خطوط دستش نسخه بهروزی - پنجه
 خورشید نزد شکوه بالا دستش پشت دست بر زمین گذارد - و سپهر برین
 پیش کوکبه قدرش از هلال انگشت زینهار بر آرد * * بیت *

از گردد درین فیروزه گلشن * چراغ طالع فرخنده روشن

چون ذات فرخنده صفات این بادشاه سکندر آئین که سعادت آئینه دار
 بخت اوست مرآت این اوصاف بود - در مبادی حال دقایق جهانبانی
 از خط ناصیه او نمایش می پذیرفت - و در آغاز کار آثار کردانی از لوح
 پیشانی او ظهور می یافت - و از روی او می بارید که این ابر نیسان کرم
 چمنستان شهریاری را طراوت خواهد بخشید - و از جبهه او روشن می شد
 که این اختر اوج اقبال آفتاب سپهر جهانداری خواهد بود - اختر شناسان
 کامل نظر از زائجه طالع همایونش که عنوان نامه سعادت است احکام
 گیتی ستانی فرا می گرفتند - و روشن ضمیران نیکو خیال از آئینه بخت
 والایش که آئینه رونمای شاهد دولت است صورت امل و امانی مشاهده
 میکردند - لا جرم فرخنده روزی که روزگار در آرزوی آن شبها بروز می آورد
 جلوه گر شد - و خجسته صبحی که چشم آفتاب از شوق آن هوس می بخت
 بردمید - امید می که اختر فرخنده فالی آرزوی آنرا شگون می دانست
 بر آمد - و مرادی که بخت اقبال فال تمنای آن می زد بحصول پیوست -
 یعنی طرازنده اورنگ اقبال فرازنده اکلیل اجلال عزیز کرده حضرت عزت
 برگزیده عنایت آن حضرت سرمایه آرایش جهان و جهانیان باعث امن

و امان زمین و زمانیان مظهر فضل عمیم ربانی ظل ظلیل جذاب سبحانی
 بادشاه دیندار دین پرور شهنشاه داد ده داد گستر اوج ده کوب
 نیک اختران شاه جهان ثانی صاحبقران بیست و پنجم بهمن ماه الهی
 مطابق هفتم جمادی الثانی سنه هزار و سی و هفت هجری در روز سعادت
 افروز دوشنبه که از فیض ورود معنوی بیت رسالت در غزل هفت بیته هفته
 شایسته انتخاب گردیده - و از یمن ظهور خاتم انبیا بهزاران دست سعادت
 انگشت نما گشته - بعد از گذشتن سه و نیم گهزی که بحساب دقیقه سنجان
 ساعت شناس یکساعت و بیست و چهار دقیقه باشد - بطالع فرخنده فال
 و ساعت سعادت سگال از منزلی ده در ایام شاهزادگی از اقامت آن والا
 اختر اوج شاهنشاهی رشک فرمای منزل قمر بود - بتائید آسمانی و کوبه
 صاحبقرانی بر کره فلک رفتار سوار گشته و خانه زین را مانند خانه طالع
 سعادت آمود ساخته - بخت کمر پوستاری بر میان بسته در پیش -
 و دولت غاشیده فرمانبرداری بر درش گرفته در پس - تیغ گذاران صاحب
 جوهر تیغ مانند در یمین - و نامداران والا گوهر خاتم کردار در یسار -
 در دولتخانه ارک دار الخلافه اکبر آباد که چون قلعه بی در سپهر اوج
 گرای گردیده و بروج ثاقبش باوج فلک ثوابت رسیده - مانند معنی
 در شاه بیت و خورشید در بیت الشرف نزول فرموده - و در فرخنده
 ساعتی که سرمای سعادت روز افزون و پیرایه بخت همایون بود *

* بیت *

ساعتی آنچنان همایون فال * که سعادت ازو شگون بر گیرد

کلاه سروری را که جوهر انجم در ترصیع او بکار رفته بود همسری بخشیده -
 و قبای خسروی را که اطلس سپهر والا استر او گشته بود - تن بهم آغوشی
 داده کمر لعل طراز را که از منظره آفتاب گرد می برد بر میان بسته -

تیغ گوهر نگار را که نقد فیروزی در قبضه داشت دستگیری کرده پای سعادت پیرای بر سر پر سپهر نظیر گذاشت - و با طالع تیهووی و بنخت باهوی بر فراز تخت دولت اکبری بر آمده دامن امید خلائق را از گوهر مقصود لبریز ساخت - تخت بر مسند کامگاری چرا مربع نه نشیند که نقش مدعایش درست نشسته - و تاج سر مفاخرت چرا باوج فرسازد که از فرط سعادت سر آمد گردیده *
* مصراع *

تاج گوهر خود بنواز و تخت گوهر خود ببال

سپاس جهان خدای را که سرانجام حرف تخت بر کرسی نشست و سخن افسر بالا شد - پایه سر پر بر آسمان رسید و درجه اکلیل بالا گشت - تاج را از تفاخر سر با آسمان فرود نمی آمد - و تخت را از شادمانی پا بر زمین نمی رسید - پایه اورنگ از کرسی گذشت و کوکبه دیهیم با کلیل رسید - چون آن والا پایه بر تخت خسروی آرמיד چتر همایون سایه بر گرد سرش گردید - چتر زرین خورشید وار از شادی بچرخ آمد و از بلندی کوکبه سر باوج سپهر سود - تعالی الله فرخنده چتری که از یمن سعادت گرد سر آفتاب گردیده و هاله ماه را در دایره خجالت کشیده - ریشهای زر قار از وی چون خطوط شعاعی از جرم خورشید نمودار - و عقدهای گوهرنگار ازو چون رشتههای باران از گل ابر آشکار - سحابیست که لولو می بارد و سپهریست که انجم می نگارد - نی نی غلط گفتم فلک تدویر قمر است که حایل سعادت جاودانی گردیده - یا مردمک چشم اهل نظر است که فروغ انوار الهی گزیده - چرا از والا گوهران بر سر نیاید که پیوند بیاقوت و گوهر کرده - و چگونه سر با آسمان نساید که سایه داری آفتاب سر کرده - پنداری گرد نامۀ فیض است که سعادت گم گشته را پیدا ساخته - گوئی گرداب نور است که بر سر دریای فیض طرح اقامت انداخته *

* مثنوی *

سایه حق کرده جا در سایه اش * ز آن بود نور سعادت پایه اش
 بر سر شاهنشاه از حسن قبول * چون گل ابراست بر فرق رسول
 بالجماله چون آن خسرو والا مدش بر اورنگ کامرانی نشست و بمدعا
 فهمی آمال و آمانی پیوست - خاتم را فر سلیمانی دست داد و قلم را باز
 نامه در سر افتاد - خطبه بلند آوازی یافت و سکه فام بردار شهرت گردید -
 تیغ گوهر مقصود در مشیت گرفت - کوس از شادی در پوست ننگنجید -
 علم نشان بلند بختی یافت - کمان سرمایه فتح در قبضه آورد - تیر پی بسهم
 سعادت برد - سلطنت را دولت قوی گشت - اقبال را بخت جوان
 گردید - آسمان زمین بوس شکر بجا آورد - و روزگار فال نیک روزی زد -
 فتنه از شرم سرقا پا غرق عرق گردید - بیداد داد شرمساری داد - ارباب تیغ
 و قلم زبان به تهفیت جوهر نگار و گوهر نثار ساختند - و اصحاب دولت
 و حشم در ادای مبارکباد طرح سعادت سکالی و فرخنده فالی انداختند -
 مئاران جلوس همایون اول خطیب فصیح زبان از مراتب حمد الهی
 و نعت حضرت رسالت پناهی صلوات الله و سلامه علیه مدارج منبر را بلند
 پایه گردانید - و بعد آن بادای محامد سلاطین این دردمان والا که شخص
 دولت را بمفرده حواس عشره اذد پرداخته از بهر آرایش نظم اقبال اسم
 نامی صاحبقران اول را مطلع و نام نامی صاحب قران ثانی را حسن
 مطلع گردانید - و بنابر رسم معهود بهنگام ذکر اسم هر یکی از بزرگان این
 بادشاه بزرگ مدش بعطای خلعتی گرانمایه بشرف جاودانی مخصوص
 گشته - چون از فیض القاب همایون و ذکر نام نامی حضرت سلیمان مقامی
 بعنوان شاهجهان بادشاه غازی سلمه الله و ابقاه که مجموع این عبارت
 وافی بشارت را در عهد فطرت محاسبان دیوان قضا و قدر با عدد کریمه

انبي جاعل فی الارض خلیفه برابر گرفته اند - دقایق فصاحت را به نهایت
درجه بلاغت رسانیده زبانرا موج چشمه آبحیات ساخت - بتشریف خلعت
فاخره زرنگار که از همه گرانبایه تر و پیرایه روزگار بود والا پایه گردیده - بر سر
ذکر نام مبارک آنقدر خوانهای زرین و مالا مال از انواع زر و گوهر نثار شد -
که صفحه روی زمین زر افدود و گوهر آمود گشته روکش چرخ برین افتاد -
همدین ساعت مسعود چهره زر از سکه مبارک که متن یک روی آن
بکلمتین طیبین و حواشی باسما و سامیه چهار یار با صفا نور و ضیا اندوخته
و روی دیگر از نام نامی و القاب گرامی آنحضرت زیور یافته رشک افزای مهر
افور شد - زرگرد نامش گردید و نقش سکه بر خود بالید - درهم که از گمنامی
درهم بود از نام همایونش خود را گرد آورد - و دینار که از سرگردانی دلتنگ
شده بود از سکه والایش سرخط دولت یافت - سیم را سفید بختی حاصل
آمد - و زر را سرخ زوئی دست داد - درست مغربی خورشید از شوق
سکه اش بیتاب گردید - و دینار ناقص عیار صاه از فر نامش شکسته خود را
درست ساخت - اگر اهل نظر سیم و زر را از شرف نام همایونش نرگس وار
بدیده جا دهند محل نظر نیست - و اگر اهل سخن رقم سکه را از
فر این اسم خجسته سوسن کردار بر زبان نقش کنند جای سخن نیست -
کنیت آن سرور ابوالمظفر و لقب فرخنده شهاب الدین محمد صاحب
قران ثانی از آن مقرر شده که تیغ جهاد آن بادشاه سلیمان دستگاه دیو
فتنه و فساد از روی زمین رانده - و باوجود مشابیهت و مناسبت اوضاع
و اطوار پسندیده آن برگزیده بحضرت صاحبقران اعظم بیانات لفظ صاحبقران
که سه صد و شصت و پنج است با حروف شاه جهان مساوی آمده -
جمهور انام از خواص و عوام مراسم مبارکباد و تهنیت و دعای ازدیاد
عمر و دولت بجای آوردند - شعرای بلاغت دثار قصاید رنگین و تواریخ

بدایع آئین بجهت تعیین وقت آن در رشته نظم انتظام داده بعرض رسانیدند - از جمله حکیم رکفای کاشی مسیح تخلص این تاریخ بسمع عالی رسانیده از انواع عنایات صوری خدیو صورت و معنی برخورداري یافت *

* ابیات *

بادشاه زمانه شاهجهان خرم و شاد و کامران باشد
 حکم او بر خلائق عالم همچو حکم [خدا] روان باشد^ع
 بهر سال جلوس شه گفتم در جهان باد تا جهان باشد
 و همچنین سعیدای گیلانی مخاطب به بی بدل خان که در انواع صنایع
 و اصناف هنری بدل روزگار است این تاریخ بدیع یافته * * مصرع *

جلوس شاهجهان داده زیب ملت و دین

و زیست شرع و خدا حق بحقدار داد نیز باین تاریخ موافق آمده -
 نوئیضان دولت از نواختن گورکه و تبیره و امثال آن خم روئین و طاس
 سیمین سپهر را بر طنین ساختند - و رامشگران و سرود سرایان نیز باآهنگ
 ساز عیش نوای عشرت بر وفق مقتضای وقت و حق مقام راست
 کردند - در آن نوروز بهروزی و عید فیروزی عالمیان بجهت بهجت
 جلوس اقدس جشنی نو آئین و بزمی نگارین صورت آراستگی یافت -
 که تا سرور انجم بر سر چهار پایه انجمن چارم نشسته - و ستارگان
 و ثوابت سپهر هشتم از عقب آن مثنی پنجره تماشایی و سیارگان ازین
 هفت مظهره نظارگی اند - نظیر این بزم بهشت آئین در جلوس هیج
 بادشاه عالیجاه خامه سلاطین این سلسله فلک بارگاه که از همگی طبقات
 اعیان ملوک ماضیه مانند مردم دیده از سایر حواس بر سر آمده اند بنظر
 در نیامده - از بسط بساط طرب و نشاط عقد قبض خواطر خورد و بزرگ

و چین جبین خواص و عوام کشاده گشت - و از ریزه چینی خوان احسان دیده و دست گرسنه چشمان لبریز گوهر و در گردیده - هیچ گسسته امیددی را مقصدی نماید که بحصول نه پیوست *

در آن جشن فرح بخش طرب خیز [همه روی زمین] از عیش لبریز نه تنها ساز عشرت شد نوا ساز که برگ عیش عالم شد خدا ساز جهان آفرود داد خرمی داد ز مادر گوئی آندم خرمی زاد

چون انجمن خاص و عام بانجام رسید پرتو حضور پر نور بر حریم حرم سرای خلافت گسترده شبستان سلطنت را نورستان ساختند - نخست مسند آرای خلافت انجمن پیرونی مشکوی دولت صفیة و فیه صفات سعیده حمیده سمات یگانه روزگار برکت لیل و نهار آیه مصحف عز و جلال موجة بحر فرو اقبال مهد علیا ارجمند بانو بیگم مخاطب به ممتاز محل بیگم خوانهای سیم و زر لبالب از لعل و گوهر بدست نیاز برفرق همایون آن سر کرده بادشاهان افشانند - آب گوهر از سر آن بحر افضال گذشت و خط پینانی آن کان لعل اقبال خط یاقوت گشت - چندان مورارید انبار شد که در دریای اخضر فلک گوش ماهی صدف لالی گشت - چندان لعل بالای هم ریخته شد که کمر جوزا لعل طراز گردید - بعد آن پیشکش نمایان از نفایس و نوار عدنی و معدنی و جواهر زواهر عمانی و شرایف هندی و ایرانی که دیده روزگار آنچهان ندیده و گوش آسمان نشنیده از نظر انور گذرانیدند - آنگاه بادشاهزاده عالم و عالمیان ولیة نعم جهانیان ملکه معظمه صاحبه مکرمه یکتا گوهر محیط خلافت کبری قرۃ العین سلطنت عظمی نظر یافته عنایت بادشاهی عزیز کرده حضرت خلیفه الہی جهان آرا بیگم مخاطب به بیگم صاحب که بافروزی رای و هوش نظر بدیگر شاهزادهای

والا نظر که عیون انوار دولت اند بیشتر منظور نظر بادشاه دیده و راند
هم بآئین مادر والا فرمهین نثار گوهر زیب و بهین پیشکش نظر فریب
بنظر گیتی خداوند در آوردند - و دیگر بودگیان حریم عصمت
و عصمتیان پرده عفت باندازه دسترس زر و سیم نثار نموده بجهت ادای
مراسم و لوازم مبارکباد پیرومون آن روشن جبین چون هاله گرد ماه حلقه
بستند - و بادای دعای مزید دولت جاوید بنیاد پرداخته از آن مرکز دایره
دولت نوازشها یافتند - و همدران محفل والا آن گنج بخش بذل آفرین
که خطوط کفش موجهای دریا و عروق دستش رگهای کانست - در لک مهر
و همین قدر روپیه به بانوی حرم گاه سلیمانی و یک لک مهر و یک لک
روپیه به بیگم صاحب و یک لک روپیه بسطان مراد بخش و موازی
این مبلغ برداشتن آرا بیگم و مساوی آن به ثریا بانو بیگم عنایت
فرموده - سالیانه مهین بانوی عظمی ممتاز محل ده لک روپیه و سالیانه
بادشاهزاده جهان و جهانیان بیگم صاحب شش لک روپیه مقرر نموده -
و چهار لک روپیه که برسم انعام شاهزادهای کامگار نامدار سلطان دارا شکوه
و شاه شجاع و سلطان اورنگ زیب معین شده بود بذواب مهد علیا سپردند - که
چون از دارالسلطنت لاهور رسیده سعادت ملازمت دریابند میان ایشان
قسمت نمایند - و هزار روپیه بشاهزاده کلان و هفصد و پنجاه روپیه
بشاهزاده محمد شجاع و پانصد روپیه بشاهزاده محمد اورنگ زیب
و دویست و پنجاه روپیه بسطان مراد بخش بعنوان یومیه میداده باشند -
امید که جلوس همایون این بادشاه سکندر نشان که باعث آرام زمین
و زمان است بر آن مربع نشین سریر سلطنت ربع مسکون مبارک و میمون
و خجسته فال و فرخنده شگون و دوران این بادشاه کام بخش کامران مانند
انوار چرخ برین به ثبات و قرار مقرون و بدوام مدار قرین گردد *

حلیه مبارک آنحضرت که ید قدرت بخامه صنع
 باکمال دقت آن خلق قویم و پیکر مستقیم
 را بر اجمل صور و احسن تقاویم نقش بسته
 و از آنرو نقش مراد ابداع بوجه احسن
 بر لوحه اختراع درست نشسته

چهره پرداز صور موجودات و نقش طراز صفای کائنات که خاصه
 فیرنگ ساز صنعت تقدیرش بمقتضای قدرت کامله و حکمت بالغه گوناگون
 اشکال بدیعه در کارگاه ابداع بر لوحه هستی به بهترین وجهی جلوه داده
 و بر صفحه وجود هر موجود جداگانه نقش مستغنی از ادراک بالغ نظران
 و الافطرت به نیکوترین صورتی نگاشته - مفسر خلقت انسان را بطغرای غرای
 لقد خلقنا الانسان في احسن تقویم مزین و مطرز ساخت - و از آنجا که
 تمامی نقاط و درایر و خطوط وجود از نوک پرکار کن بر سطوح شهود بحکم
 فعل الحکیم لا یخلو عن الحکمت مبذبی بر مصلحت است - و هیچ
 لفظ از دایره صلاح خارج و هیچ خط گرد مرکز بدون کار بعبدت دایر نیست -
 صورت خط و خیال جسمانی و پیکر هیولانی را بر خصایصی که در ذات هر
 فردی از افراد بنی نوع انسان مضموم و مضمن است مشعر گردانید -
 بدآنسان که اکابر علما و حکما از چگونگی حالات آثار بر کیفیت احوال
 اعیان کمایذیغی استدلال توانند نمود - و از نیروی شمایل و مخایل ظاهری
 پی به خصایل باطنی توانند برد - بتخصیص در نظر دقیق نگر رموز
 خوانان علم قیافه و راز دانان فن تشریح بدایع اسرار طبایع که از خصوصیات
 سیمای انسان چهره نما است - مانند عکس شخص در آب و آئینه ظاهر

تر است - بالجمله درین مقام بیان حلیه مبارک آنحضرت بجهت رفع حرمان نصیبی محرومان هفت کشور است از سعادت ادراک لقای انور آن سرور به بیان کیفیت شمایل مخبر آن فرشته محضر خورشید مظهر بمقتضای صدق مصدوقه السماع احدی الرویتین - همانا استماع اوصاف نوعی از معاینه است و وجه اثبات دعوی اتصاف آنحضرت بسایر فضایل نفسانی و کمالات ملکی و انسانی *

* شعر *

چون از حلیه شه سخن سو کتم سخن را حلی بند زیور کفتم
 دهم زیب و آرایش این نکته را طرازم سخن راز سرقا پسا
 نخست کلک معنی نگار از وصف قامت با سعادت آن حضرت که الف
 آفتاب دولت و برجسته مصرعه دیوان مکرمت است - و بخت از بالای او والا
 گشته و دولت از پهلوی او فیض اندوخته - سخن راز از معانی والا پایه دو بالا
 می بخشد - معتدل بودن آن بر دانش دو بالا اوصاف خجسته دلیل
 است - سر هوش پرور که در والا شکوهی بر سر آمده و جهانی از سایه
 آن سر همایون فر در سایه مرحمت الهی جا کرده در خردی و بزرگی میانه
 است - و آن بر بیدار مغزی و پر خردی و اعتدال اخلاق ستوده دلیل
 است - لوحه پیشانی نورانی که سر لوح کتاب نامداری و پیشانی روزنامه
 فرمان گذاری ست - و از روی سهو و خطا نیز روی چین ندیده - شایانی
 کار جهانبانی و سزایش شغل گیتی ستانی دارد - و آن بر اندازه سکالی
 انبساط و قاعده دانی اختلاط مشعر است - و بر یسار آن دیباچه مجموعه
 اقبال نزد رستگاره مو خالیست مشکین که آنرا نقطه خط پیشانی توان
 گفت - مانند سویدای دل جانب چپ جا ساخته - و چون بلال بحفظ
 آیات مصحف رویش پرداخته *

* بیت *

شهنشه که خیل ملک فوج اوست سپهر است و این نقطه اوج اوست

ابروی عنبر بو که در نیکوئی طاق است و بخوبی شهره - آفاق - شاه
 بیستی است که بقلم قدرت بر ورق آفتاب نوشته - و زیبا هلالیست از عنبر
 سرشته - بسم الله سورة فتح است و سر لوح کذاب صنع - نی نی محراب
 طاعت ارباب قبول است و پیش طاق منظر سعادت و نور - توسط آن در
 فراخی و کشادگی علامت دولت های فراخ و اقبال فراوان است - چشم
 مردمی گزین که نظر یافته ناظر حقیقی است - و نظر هیچ آفریده نظیر آن
 ندیده - در تذکی و فراخی برابر افتاده - و در سیاهی و سفیدی معتدل -
 دلالت میکند بر علم خدا داد و پاکي نژاد - و مردم چشم که از مفاخرت
 نظر جز بر نور سیاه نمیکند - قرۃ العین نور بصر است و نور دیده اهل نظر -
 شعار عباسیان گزیده و آئین خلافت اختیار نموده - پیرایه بخش آرم است
 و سرمایه دار شرم - و آن دلیل است بر افزونی هذگ و بیشیی فرهنگ -
 و فوغ اندوزی دانش و نگاه افروزی بیدش - و بر پشت چشم راست
 خالیدست مشک سگال در نهایت حسن و جمال - همانا سیاهی است برای
 دفع عین الکمال بر پشت چشم چون مهر نبوت بر پشت فبی صلعم جا کرده -
 بینی از روی راستی بر چهره فیض بار چون الف در دل ماه جا ساخته -
 یا موجی بر چشمه آفتاب برخاسته - زهی انفی که آب روی داده است
 استواری آن راستی را - نشان جاویدی کردار و پابندگی کار است - و دلیل
 پیش بینی و خیر اندیشی - پیوسته بدان در زیر چشم چپ خالی
 گوشدین اتفاق افتاده - بینی ازان خال مشک افشان بطلان هیچ نداشتن
 الف را روشن تر از آفتاب ساخته بر روی روز افکنده - و آن آثار دولت
 ابدی و امارت اقبال جاودانی است - گوش معنی نبوش که صدف
 لجه معانی و محرم سرگوشی فیض جاودانی است - مانند نظر انور
 روبروی منظره عالم عقول عشره در بچه حق جوئی و حقیقت پژوهی

کشوده در خوردی و کلانی بعد اعتدال است - که بقوت حافظه و تیزی فهم
 بر آن استدلال نموده اند - روی دل آرای و عارض و خد آن صورت هیولانی
 فهم و خرد که انوار فرایزدی ازان فروزانست - در سایر صفات بسیار متوسط
 و باعتدال گراینده است - و آن بحکم وجوه و دلایل این فن علامت خصایل
 حمیده و شمایل پسندیده است - لون بشره نور افروز که سر چشمه آبروی
 نوع بشر است اسمر واقع شده - دانشوری و هوش پروری ازان رنگ
 میدهد - و همرنگی قابل انا املح نیز ازین رنگ گل میکند - همانا رنگ
 مبارکش مایه مردمی است که معنی آدمیت ازان پدید گشته - و از
 شرم ملاحظش رنگ بر روی صباحت مهر انور شکسته - دهان گوهر افشان
 که سر چشمه فیض جاودانی و درج جواهر اسرار معانی است - در
 جنب طیب تبسم و صدق تکلمش شهرت نفحات غنچه شیرین تبسم
 و راستی دم صبح دوم حرفی است - افواهی معتدلست در تنگی
 و فراخی و آن دلیل نشان مردانگی و فرزانی است - لبهای مبارک که
 از شرم ملاحظت تکلم دهان غنچه را از تبسم بسته - و آبحیات از خجالت
 لفظ روانش تر گشته - در سطریری و باریکی میانه است و ازان دقت فهم
 و لطافت طبع پدیدار میشود - دندان مبارک که گوهر حریف آب دندان
 اوست و اختر از جمهور مهر پسندان - مانفد مرسله جوزا نور افشان است -
 و چون رشته لالی شاهوار و در آبدار درخشان - رشته اش محل سودای
 جانها است - و دل عالمی ازین دندان فریفته آن رشک عقد ثریا - در
 خوردی و بزرگی در نهایت اعتدال و چون گوهران هم سن در نهایت اتفاق
 و اتصال - این نشان پاک کرداری و راست گفتاریست - آواز معجز ساز
 در هنگام لطف بجان پروری بلند آوازه است - و در وقت عذاب بجگر
 شکافی داستان - گاهی به تکلف مهر سامعه را فیضیاب نسیم حیات میسازد -

و گاهی باقتضای قهر پرده گوش را پرنیان شعله پیچ مینماید - گاه از سخط برعد ابر نسبت درست میکند - و گاه از نرمی بزمزمه آب حیوان نسب می رساند - کلام سلاست نظام آنحضرت مانند ساک مروارید غلطان مسلسل و متنسق الانتظام - و همچنین عبارت تحریر که همانا بمقتضای مؤدای الخط لسان الید گفتار دست و بیان بفانست - تقریر آنحضرت با نهایت بلاغت و سلاست و ایراد صفای بدایع بری از تکلف و تصنع است - چنانچه اگر بمثل در کلام پارسی نیز اعجاز روا بودی توانستی گفت که از دست خارق عادت است - آن خطه کشای قلمرو فصاحت بیشتر بفارسی تکلم مینماید - و چراغ دل افروز سخن را که فروغ بخش شبستان روح است بآتش فارسی می افروزد - و بعض اوقات بهندی نژادان که فهم شان فارس جولانگاه فارسی نتواند شد در اثنای حرف بمحاوره هندی تیغ زبان را گوهر آمود میسازد - چون نواب جنت مآب خدیجه الزمانی رفیه سلطان بیگم که در هنگام نوحیزی به پرورش آن زیبا نهال چمنستان بادشاهی از گلشن سعادت گل میچیدند ترکی زبان بودند - و با سایر پرستاران مشکوی والا بزبان ترکی سحر پرد از بیان میگشفتند - بفابران آنحضرت از فرط فیوشائی بسیاری از الفاظ این زبان می فهمند - و بدیده دل حسن معانی را در جلیباب عبارت این کلام مشاهده می نمایند - و بر نمایش صور بعض مطالب در مرآت الفاظ این زبان توانائی گفتار نیز دارند - اما از صغر قلت استعمال بلکه از رهگذر عدم ذوق بمحاوره این زبان کمتر چاشنی پذیر گفتار می گردند - چه در صغرسن طبع فیض آفرین را که زبان دان سخن است بیاد گرفتن این زبان گرایش نبود - و نواب خدیجه الزمانی از افزونی مهر باین مهر سپهر اقبال در آموختن این زبان مبالغه نمی نمودند - وقتی حضرت جنت مکانی از روی طبیعت مشکین نفس

گردیده فرمودند - که اگر خطا اندیشی از من بپرسد - که این نافه کشای
 استعداد چه آهو دارد - خواهم گفت همین که ترکی نمیداند - و با آنکه از
 قرار واقع درک جواهر الفاظ آن لغت می‌نمایند کمتر بان تکلم می‌فرمایند - که
 مبدا از روی قلت ممارست انتظام سلک تسلسل سخن خلل پذیر گردد *
 شارب و محاسن آن والا مشرب که پیرایه محاسن صوری و معنوی
 است - تو گوئی موبموتفاسیر آیات سورۀ حسن صورت و لطف سیوت
 است - که قلم قدرت بخط ریحان بر حواشی صفت مصحف جمال با کمال
 آنحضرت نگاشته - دقیقه سنجان موشکاف که در باریک بینی سر موی
 فرو گذاشت نمی‌کند - بر سپیل امارت این معنی را مشعر بر اعتدال
 اخلاق و کمال شعور میداند - شارب همایون همانا دو مصرعۀ برجسته است
 که معانی آن از موباریک تر است - و محاسن اشعار است که اگر باریک
 طبعان خواهند یک شعر نمودار آن بیدارند زنج زده باشند - و آن در تفکی
 و انبوهی و نرمی و درشتی عیان است - حضرت بادشاه اسلام پناه چون
 یکسر مو در پیروی سنت نبوی کوتاهی نمی‌ورزد - پیوسته شارب را بر
 سنت صاحب ناموس الهی قصر میکند - و محاسن را یک قبضه نگاه
 میدارد - گردن مبارک که ناموس بادشاهی و شغل شاهنشاهی را بگردن
 گرفته در نهایت فرو کمال و منتصف بحسن اعتدال است - مالک رقاب
 گردن کشان است و سرور سروران زمان - اگر بادشاهان جهان بگردن باجش
 آرند بجاست - و اگر خسروان گیهان به نزدش تاج از سر گذارند سزا است -
 و این دلیل رسائی رای و روشنی ضمیر است - سینه معنی خزینه که صدر
 ارباب قبول است و گنجینه حقایق و معارف عقول - همانا آئینه صفا است
 و گنجینه مدعا - صندوق اسرار الهی است و نهانخانه فیض نامنذاهی -
 در سایر صفات متوسط که دلیل توسط اخلاق است مخلوق شده *

دست بذل پرست که دست نشان ید الله است - و همه چیزش از عالم
 بالا دست رو داده - آثار دولت در مشیت اوست - و امارات سعادت در
 هوانگشت او - بر جمیع ایادی دسترس تمام دارد - و از پنجه آفتاب دست
 می برد - در بذل پیرائی ید بیضامی نماید - و در فیض گستری ید طولی
 دارد - جود را از دستی پیدش گرفته که ابر نیسان پیش دست او گردید -
 و تیغ را بدستوری در قبضه آورده که زبردستان را پشت دست بر زمین
 گذاشته - هم صاحب تیغ است و هم صاحب قلم - و هم خداوند جود
 است و هم صاحب کرم - در کوتاهی و درازی میانه است و این علامت
 حد وسط است در محامد صفات - و دلالت بر دستگیری لطف و دستگیری
 مهر و داد و ستدی که نه از دست دستان باشد - بحرین کف اشرف که
 حاصل بحر و کان به بخشش او کفایت نمی کند - و نقد روزگار را بکفه
 همت نمی سنجد - بحر را از رشکش جنون دست داده - و محیط را
 از انفعال او کف بر لب آمده - در کشادگی و نرمی معتدل افتاده - و آن
 برهان افزونی مهر و بلندی خرد است - اصابع و انامل آن خداوند جود
 کامل و فیض شامل که با پنجه آفتاب همدستی می کند - و شخص جود
 را بمنزله حواس خمسه اند - و دیده امل را شابه پنج گنج - ریاض آمال
 و امافی را رگهای ابر و شاخهای آب است از بحر سخاوت بیرون آمده -
 و جویهای زر ناب است از چشمه خورشید روان گردیده - سخاوت را پنج
 آبست و صبح دولت را خطوط شعاعی آفتاب - مخمسی است از دیوان
 سخاوت که هر مصراع برجسته آن کار کشای فرودستان است - و پنج آینه
 مصحف جود است که تفسیر هر یک آن هادی گم گشتگان حساب -
 بخشش های بی حساب با او عقد بسته - و بحر از رشکش سر انگشت موج
 در دهان گرفته - در درازی و کوتاهی و نرمی و درشتی و تنگی و سطرپی

در کمال اعتدال است - و از آن شمار تاجوری و جهانگیری میگیرند - و از غرائب اتفاق بر هر یکی از چهار انگشت سوی ابهام که از آنها دورتر افتاده خال فرخنده فال نمود پذیرفته - و این چهار نمونه دلیل تسخیر چهار رکن عالم می تواند بود - همانا بر هر مصراع رباعی قدرت صاحب دیوان ازل بقلم صنع خویش نقطه انتخاب گذاشته - یا ازین رباعی هر مصراع حکم چهارم مصراع رباعی داشته - هر خالی بختجسته فالی انگشت نما گشته - پنداری حساب جهان کشائی بدستور عقد اذامل بازگشتان گرفته - مانا بر چهار جوی بهشت سخاوت بلال بصور متنوعه متمثل شده - یا بر هر انگشتی سویدای دلهای اهل نظر جا گرفته - نی نی غلظم از صورت هر انگشت و خال الف و صفر جلوه ظهور گرفته - و این صیدی بر آن ست که دستگاه این بادشاه بمقتضای دولت روز افزون از یکی ده خواهد شد - یا مشعر است بر آنکه این دست در آئین سخاوت از ممر کمال بذل چار دانگ دنیا را معموره نموده چار و ناچار دامان آمال را گوهر آما خواهد ساخت - و بر کف دست فیض سرشت از قلم صنع خطی افتاده که اگر دستخط ایزد پاکش خوانند بجا است - همانا طغرای مغشور سعادت است و بسملة سوره کرامت - یا عنوان نامه اقبال است و سطر کارنامه جلال - تعویذ گردن آرزو است و حرز بازوی مراد - برات عمر جاوید است و نقش بقای ابد *

پای جهان پیما در نهایت توسط است - و خطوط آن که خط پیشانی اقبال است - و سطر کارنامه اجلال نشان بلندی پایه است - زهی پای فرخنده که از سر سروران پای کم نمی آرد - و پایگاه او پایه ایست که زیاده از آن در خیال نیاید - اگر بلند پایه اش خوانند رواست - و اگر سران سر در پای او نهند سزااست - دولت در قدم او مراد میرسد -

و سعادت بپای بوس او می شتابد - قلم به طریق وصفش عجز می پیماید -
و معنی در اوصافش بپای قلم می افتد - بالجمله سراپای آن خلف
الصدق آبای علوی و امهات سفلی که مظهر اتم قدرت آفریدگار است در
کمال توافق و تناسب اتفاق افتاده - قیاس گرفتن و قرار قدر و مقدار
دادن آن یارای ادب آداب دان و حد خرد مرتبه شناس نیست - لاجرم
خامه خویشتن کامه زبان گزیده به بیان این نکته و ایوان همین دقیقه یعنی
خواص خال مشکین و مسه عنبورین که فی الحقیقت نقطه پای قم الکتاب
صنع بر کف پای مبارک آنحضرت افتاده واقع است - بر طبق خنامه
مشک ختم سخن نموده سرشته بیان حلیه مقدس بپایان می آرد -
بی مبالغه مشک بوی نسیم خلق او شمیده از ممر پاک اعتقادی به پای
مقدس افتاده و بخال مشکین اشتهار یافته - چون بر پای چپ واقع شده
دلالت بر یسار میکند - و روی سرور سردی البته از پای فرقد سالی صاحب
این خال روکش رفعت چرخ چنبیری گردد - آنچه ازین نمودارهای
شگرف حیرت افزای والا نظران دقیقه شناس است - و دانشوران سواد
اعظم هند که در فن قیافه بصورتی پی بمعنی برده اند - که هیچ گروهی را
از اصناف ایشان دست نداده - فرا گرفته اند پذیرای نگارش گردد حوصله
نامه کوتاهی کند - چند سال پیش از اورنگ طرازی این خسرو شیر گیر
در نخچیرگاه که مقام عیش و نشاط و محل عشرت و انبساط شیر افغان
بی آهوست - یکی از تجرد مدشان روشن ضمیر که فروغ ایزد شناسی از
ناصیه اش میتافت - و نور تجلی از جبین بیدش می درخشید - بی دست
آویز آشنای بملازمت این بادشاه بلند اختر رسیده جبهه افروز سعادت
گردید - از آنجا که سواد خوان صحیفه غیب بود و اسرار ازلی را از
بر کرده - از مطالعه خطوط دست و پای بخت پیرای این والا دستگاه

بلقد پایه رشک فرمای درس خوانان دبستان ملاء اعلی گردید - و به نکته‌های ژرف سواد خوانی دست و پای مقدس که چهار کتاب اسوار دولت تواند بود نموده بزبان وحی بیان راند - که در اندک روزگاری و کم مایه فرصتی ازین خطوط دیدارچه اقبال و ازین سطور مقدمه اجلال جلوه پیرای ظهور گردد - و در دیده تماشاگران جلوه گاه صانع بزمود گراید - و فرمانروایی سواد اعظم هندوستان که قلمروییست وسعت آمود بر چندین اقلیم اشتمال دارد یک قلم بی اندازی دیگری بنامیده سایان این آستان والا باز گردد - و از فرازنگ نشینی آن سرایش گزین تخت روزگار از شادمانی برخوردار *
بیان مصارف اوقات سعید و ساعات عمر شریف

انتظام بخش سلسله نظام روزگار و باعث

قیام قوایم استقامت لیل و نهار

اعنی شاه جهان بادشاه غازی

از اوقات فرخنده آیات این گیتی خدیو لختی به پرستش ایزدی و نیایش الهی که دیدارچه کار نامه سعادت جاردانی و بسمه مصحف فیض آسمانیست میگذرد - و برخی باستراحت بدن و نظام امور عالم صغیر که ناگزیر نشاء معصومست - و غرض کلی از آن نگهداری آلت کسب کمالات معصومست بسر میبرد - و بهری به نخچیر سازی و صید پردازی که در نظر ظاهر بیفان موجب انتعاش طبیعت و انبساط خاطر است - و فرد اصحاب باطن وسیله صید دلها و ذریعه عبود نمودارهای شگرف تواند بود بانجام میرسد - و در خواب و خور که شهر نشینان خطه امکان را از آن کزیر نیست - آن همیر چشم خوان دانشوری و بیدار مغز ملک خرد زری حد اعتدال را

رعایت میفرماید - روشن است که والا نظری که مشاهده شاهدان جلوه گاه صبح ایزدی تواند نمود چگونه خواب را در چشم خود جا دهد - و اگر بقدر یکسر مزگان با خواب گرایش کند چشم دلش همیشه بیدار است - پس نظر باین معنی خواب بیدار بخت حکم بیداری دارد - و پیداست که دانش گستری که زله بند نعیم جاودانی تواند گشت چسان اندیشه خورش را با مذاق همت آشنا سازد - و اگر باندازه یکسر دندان بخورش مایل گردد - لب و دهان فطرتش همان ناهار است - پس باعتبار این مقدمه خورش آن چاشنی گیرماید فیض بی خورشی است - بالجمله اوقات سعادت سمات آن قدسی صفات از آلائش غفلت مفرزه است - و ساعات فوخی آیات از لوث عطلت مبرا - و اوقات شبانروزی بدین نظم پذیرای قسمت گردیده - که آن سرور نیک اختر چون اختر شب زنده دار قریب بدر ساعت پیش از طلوع فجر از خواب بر میخیزد - و در سحر خیزی بر آفتاب روشن ضمیر سبقت می جوید - همدران وقت که خلاصه از منة شبانروزی و منتخب مجموعه ایام و لیالیست و هنگام فیض لا یزالی - وضو را آبی بر روی کار آورده آماده پرستش معبود حقیقی میگرد - و روی توجه بمسجدی که در خلوت گاه خطه اکبرآباد تعمیر پذیرفته آورده تا رسیدن وقت نماز رو بقبله بر سجاده طاعت می نشیند - و با هزاران گونه نیاز زانوی ادب نزد ایزد فیاض برزده هنگام نماز نخست بر سنت قدسی نژادان ادای سنت نموده بگذارش فرض که بر ذمه همت طاعتیان واجب است می پردازد - بعد از فراغ قیام جمیع ارکان از اوراد گل می چیند - و بپای مودعی نیاز بگلگشت مصلا پرداخته بدسته بندگی گلهای ادعیه می نشیند - و از سبحة سر رشته مدعا بدست آورده از سجاده پای در جاده مقصود می نهد - آنگاه آن تقدس نژاد بحرم سرای متوجه شده

آن جلوه گاه قدس را رشک بیت المقدس می سازد - و چون خسرو انجم سر از غرغه خاور بر می آرد - و پیشگاه آفاق از پرتو فروغ صبح فروغ اندرز می گردد - از دریچه معاذی دریچه مشرق مشرف بر آب جون سر بر آورده بر آفاقین معنی در آفتاب و در مشرق روشن قر از روز میگرداند - و جهانیان در آن عرصه که چون پیشگاه اقبال پیش آن دریچه منظر دولت واقع است - از استحصالی کورنش شرف جاوید دریافته چیده سجود بر زمین ادب میگذارند - و ستمدیدگان پریشان احوال بنخاطر جمع بی مزاحمت احدی داد خواهی نموده درد دل بعرض می رسانند - و همدرین فضای عریض بوساطت عارضان لشکر ظفر اثر سپاه ستاره شمار انجم سان معروض نظر انور گشته بشمار در می آید - و اکثر فیلان مست عربده آئین که از بدمستی آنها حذر نموده بصحن خاص و عام حاضر نمی سازند - درین فسحت گاه از نظر اقدس میگذرند - و بیشتر اوقات جنگ فیل که از تفرجهای بدیع و غریب و تماشای دلپسند خاطر فریب است درین میدانگاه اتفاق می افتد - و درین روز بنابر چندین وجه علامت قیام قیامت آشکار گشته آشوب عرصه محشر و شور رستخیز بوقوع می پیوندد - و بکثرت هجوم مردم و انبوه خلقت چنانچه کسی بحال کسی نمی پردازد - و از فرط غریب و غلغله و نفیر و ولوله همانا نفخ صور بعرضه ظهور می آید - و همدرین محشر عام اکثر اعیان فیلان نامور قنومند را از دنبال اسپان تیز رفتار میدوانند تا در جای که نطع نبرد گسترده اند دستبرد نمایند و خصم را بجای فیل مات سازند - و در جهروکه درشن آنحضرت اکثر در گهزی و گاهی باقتضای قلت و کثرت مهمات و کمی و افزونی انبساط طبیعت کمتر یا بیشتر می نشینند - و این طرز بار از مخترعات حضرت عرش آشیانی است - چون این انجمن عام بانجام می رسد از مطلع جهروکه

والای خاص و عام طلوع فرموده پرتو حضور پرنور بآن فرخنده انجمن
می اندازند - و آن بارگاهی ست در کمال نمود و شکوه و عظمت - از رفعت
اساس سر بایوان سپهر کشیده - و بر حسب فرمان آن اوج گیر فرمانروایی
پذیرای تعمیر گردیده - تبارک الله از آن انجمن آسمان نشان دانشین که
بهشتی محفلی است در غایت توره و توژک و ادب و اندام و اجلال
و اعظام - چنانچه از فرط شکوه و هیبت و رفورشان و شوکت که از در
و دیوار آن پرتو ظهور میدهد بهرام و کیوان دلیر بر زبر آن بلند ایوان گذر
نمی توانند کرد - مجملآ آن نشیمن رفعت و انجمن عزت که در اصل
احداث کرده این حضرت است مشتمل است بر چهل ستون در کمال
رفعت و زینت سقف و جدار منقش و مصور بصور گوناگون و نقوش
بو قلمون - و در سه جانب آن محجری که بهندی کتیره خوانند از سیم ناب
بارتفاع قامت آدم متوسط کشیده - و سه جا راه آمد و شد گذاشته - و بر در
هر کدام حاجبان سراپا مهابت ایستاده هیچ احدی را آن حد نیست که
بی رخصت تصور گذر در خاطرش گذار یابد - درین بارگاه خاص از
امرای عظام گرفته تا در مدی منصب و اهل خدمت دیگرورا راه
نمی دهند - و در خارج این ایوان ساحتی در کمال فسحت و بر دور
آن کتیره از سنگ سرخ بطول پنجاه گز و عرض پانزده گز بزرگ پذیرایی
رنگ گشته که مشجر رنگین سخنان در برابر آن رنگ ندارد - و بر آن
سائبانهای منخل و زربفت و مظلهای دیبای زر تار کشیده - و بر سه راه
در آمد این نیز دربانان ایستاده سوای جمعی از ارباب منصب که مراتب
ایشان کمتر از دو صدی باشد و احدیان ترکش بند و برقدازان و بعض مردم
روشناس از تابیدان امرا موافق پایگاه خویش قیام می نمایند - و سایر سپاه
و پیادها و جمیع نوکران امرا در خارج این می ایستند - و درون کتیره نقره

امرای عظام در خور تفاوت درجات و مقدار قرب و منزلت پهلوئی ستونهای بارگاه که قرارگاه مقور ایشانست می ایستند - و ارباب تصدیی مهمات ملکی و مالی یک بیک مطالب کلی و جزوی بعرض مقدس می رسانند - و آنحضرت شقوق و اطراف سوال را در حال بخاطر مقدس جا داده جوابهای کافی و شافی که خرد وران دانشور و عملداران دقیق النظر را با کمال تدبر و تفکر و تردد و اندیشه ثانوی بخاطر خطور نکند علی البدیهه در آن قسم انجمن بر طبق سوال می فرمایند بنحوی که ارباب مهمات در هیچ باب بعرض ثانوی محتاج نمی شوند - و بسیار این معنی رو میدهد - که در اثنای عرض مطالب مختلفه بحسب اتفاق در معامله ضروری مطلبی بخاطر یکی از بندها می رسد - که از مهم عرض دیگری اهم باشد ناچار بعرض میرساند - و آنحضرت بر طبق مراد و وفق صواب جواب می فرمایند که هر دو را تشفی خاطر حاصل می شود - و مجمل ابواب مطالب که بعرض مقدس می رسد اینست - که از یک طرف بخشیان عظام مراتب ارباب مناصب و مقاصد و مطالب مختلفه ایشان را بعرض می رسانند - و فرخنده پاسخی که پیرایه حکمت می باشد می نپوشند - و در همین موقع جمعی از بندگان سعادت یاب باضافه علم میگرددند - و مشتی از والا دستگهان به پذیرائی خدمت از هر دست که باشد بشرف ابدی انگشت نما می شوند - و از جانب دیگر میرسامان هرچه می خواهد بعرض رسانیده سامان می بخشند - و دیوان بیوتات هر مدعی که دارد معروض داشته دیباچه دیوان سعادت حاصل می نماید - و هم چنین بخشیان احدیان و میر آتش و اصحاب اشراف منسوبان خود را از نظر اشرف گذرانیده باضافه مرحوم و مشاهره بمنتهای مطلب فایز میگرددند - و برین دستور متصدی خدمت عرض مکرر یاد داشت